

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال هشتم، تابستان ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۲۸

یکسانی حقیقت وجود و واجب‌الوجود از نظر ملاصدرا

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۴

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۲/۱۹

محسن قمی*

حسام الدین شریفی**

ملاصدرا، مانند دیگر فیلسوفان، حقیقت وجود یا «وجود بما هو وجود» را موضوع فلسفه می‌داند. حقیقت وجود متن و واقعیت خارجی است، که ملاصدرا اصالت آن را ثابت می‌کند. وی در جای‌جای فلسفه خود خصوصیات برای این حقیقت ذکر می‌کند و بنیان مباحث فلسفی را بر آن بنا می‌نهد. نکته قابل توجه آن است که با مقایسه این خصوصیات با ویژگی‌های واجب‌الوجود، مشخص می‌شود که مراد ملاصدرا از حقیقت وجود همان واجب‌الوجود است. بر این اساس، درست است که موضوع فلسفه موجود بما هو وجود یا همان حقیقت وجود است ولی با توجه به خصوصیات واجب و یکسانی آن با حقیقت وجود، می‌توان پی برد تمامی بحث‌های فلسفه صدررا، در حقیقت، حول واجب‌الوجود است و گویا وجودی غیر از این وجود تحقق ندارد و سایر موجودات به واسطه حقیقت وجود محقق هستند.

واژگان کلیدی: واجب‌الوجود، حقیقت وجود، وحدت وجود، بساطت وجود،

علم حضوری، صدرالمتألهین.

* استادیار دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

** دانشجوی دکتری دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

خصوصیات حقیقت وجود

از دید حکما، موضوع فلسفه موجود بما هو موجود یا موجود مطلق است که «اطلاق» قید آن به حساب نمی‌آید. ملاصدرا وجود را اصیل و آن را موجب تحقق هر موجود دارای تحقیقی می‌داند. وی مباحث فلسفی خود را حول حقیقت وجود شکل می‌دهد. بحث وجودات فقری و بی‌نیاز، تشکیک در وجود، و به طور کلی تمام فلسفه ملاصدرا بحث از احوال و لوازم حقیقت وجود است. مراد از حقیقت وجود وجود مطلق و وجود بما هو وجود است. حقیقتی که غیر از وجود نیست، صرف وجود است، عین تحقق در خارج است و موجب تحقق هر شیء دارای تحقق است. با این وصف، حقیقت وجود هیچ حد و نهایت، نقص و کمبود یا عموم و خصوصی ندارد. (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۰: ۲۱۹) حقیقت وجود یا به خودی خود موجود است یا موجب تحقق وجودهای وابسته است. بنابراین، وجود بما هو وجود تمام موجودات امکانی را شامل است و بر آنها صدق می‌کند ولی در آنها محدود نیست. (همو، ۱۹۹۰: ۱۸۱/۶-۱۹) وجود بما هو وجود، با آنکه شامل تمام اشیاء است و در همه جریان دارد، به انبساط و شمول مقید نیست. (همو، ۱۳۸۶: ۳۲۲) ملاصدرا برای وجود بما هو وجود خصوصیات ذکر می‌کند که با توجه به آنها می‌توان شناخت بهتری نسبت به حقیقت وجود پیدا کرد. در ادامه به این خصوصیات اشاره می‌شود.

۱. درک نشدن کُنه حقیقت وجود با علم حصولی: وجودات خارجی حقایق مجهولی‌اند که از آنها مفهوم عام وجود انتزاع می‌شود. این مفهوم بیانگر حقیقت آنها نیست، حقیقتی که بیانگر ذاتیات و مقوم وجودهای خارجی باشد. مفهوم وجود معنایی عام است که لازمه وجودهای خارجی است و از تحقق و حصول

آنها در خارج حکایت می‌کند. (همو، ۱۹۹۰: ۱/۴۹؛ همو، ۱۳۶۳: ۷) حقیقت وجود در ذهن محقق نمی‌شود و هر چه در ذهن محقق شود از وجود و حقیقت آن تهی است. ملاصدرا دلیل عدم تصور حقیقت وجود را چنین بیان کرده است:

هر چیزی بخواهد با کنه حقیقتش تصور شود باید ماهیتش در ذهن محقق شود. ماهیت در ذهن آثار ماهیت خارجی را ندارد. اگر قرار باشد صورتی ذهنی از وجود خارجی داشته باشیم که عین حقیقت وجود خارجی باشد، باید حقیقت وجود - که عین تحقق خارجی و داشتن آثار خارجی است - بدون آثار خارجی به ذهن بیاید، که در این صورت دیگر حقیقت وجود نیست. پس، وجود نمی‌تواند دارای تصور و ماهیت ذهنی باشد، و مفهومی که از آن در ذهن نقش می‌بندد بیانگر چیستی و ذاتیات آن نیست و کنه و حقیقت آن را نمی‌شناساند بلکه تنها از اصل تحقق و حصول خارجی حکایت می‌کند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۱/۳۷-۳۸ و ۶۱ و ۶/۱۳۶-۱۳۸؛ همو، الف ۱۳۷۸: ۲۶؛ همو، ۱۳۶۳: ۷ و ۲۴)

مفهوم عام وجود مفهومی بدیهی اولی است و هر انسانی مقصود از آن را می‌فهمد. (همو، ۱۹۹۰: ۱/۳۹ و ۴۸ و ۳۴۰؛ همو، ۱۳۶۳: ۷-۶) هر تعریفی برای مفهوم وجود به «دور» می‌انجامد و تصویری واضح‌تر و عام‌تر از این مفهوم وجود ندارد که بخواهد شناسنده این مفهوم باشد.

۲. علم حضوری به وجود: گفته شد که حقیقت وجود در ذهن قابل تصور نیست و هر مفهومی که از آن حکایت می‌کند، از آن جهت که مفهوم است، عین تحقق خارجی نیست. اما با توجه به آنکه انسان‌ها فهم واضح و روشنی از حقیقت وجود دارند و همگی مفهوم عام وجود را از آن می‌فهمند و هیچ شک و شبهه‌ای در تصور این معنای عام وجود ندارد، می‌توان نتیجه گرفت که علم به حقیقت وجود از راه مشاهده و علم حضوری به دست آمده است. (صدرالدین

شیرازی، ۱۹۹۰: ۶۱/۱ و ۲۳۰/۶؛ همو الف ۱۳۷۸: ۲۶)، به این معنا که انسان‌ها در مواجهه حضوری با حقیقت وجود آن را با مشاهده حضوری دریافت می‌کنند و بعد از این مشاهده حضوری، تصویری در ذهن به وجود می‌آید که همان معنای عام وجود است. این در حالی است که اگر هیچ درک شهودی و حضوری از حقیقت وجود نباشد این مفهوم نیز در ذهن نقش نمی‌بندد.

شاهد بر علم حضوری ما به وجود، و بدیهی و فطری بودن علم به اصل حقیقت وجود آن است که مطلق وجود انکارپذیر نیست، و هر کس آن را انکار کند ناخودآگاه به اثبات آن اعتراف کرده است؛ زیرا انکار اصل وجود دلالت بر وجود انکار دارد و وجود انکار خود نحوه و گونه‌ای از تحقق و، در حقیقت، اثبات اصل وجود و وجود مطلق است. (همو، ۱۳۸۶: ۲۴۱) به نظر می‌رسد که علامه طباطبایی در استدلال معروف خود بر واجب‌الوجود از همین نکته که اصل تحقق وجود انکارپذیر نیست استفاده کرده و واجب بودن آن را نتیجه گرفته است.

۳. **مبدء بودن وجود:** با توجه به اصالت وجود و اینکه وجود متن واقعیت را پر کرده است، اگر حقیقت وجود نباشد، هیچ شیئی از اشیاء موجود نمی‌شوند. (همو، ۱۳۶۳: ۴۶-۴۵) حقیقت وجود اصل و پایه هر فعلیت اثر، حصول و وقوع خارجی است. وجود همان واقع شدن در خارج است، و هر شیئی که واقع می‌شود به واسطه وجود است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۳۹/۱ و ۴۸ و ۳۴۰؛ همو، ۱۳۶۳: ۷-۶) حقیقت وجود به خودی خود ظاهر است، تمام انواع ظهور را داراست و موجب ظهور دیگر اشیاء نیز است. (همو، ۱۹۹۰: ۶۸/۱؛ همو، ۱۳۶۳: ۷) حتی هنگام تصور عدم مطلق، که مقابل وجود مطلق و از هر وجودی خالی است، نیازمند اعتبار

نحوه‌ای از وجود هستیم، زیرا اعتبار اطلاق برای عدم - به لحاظ اعتبار بودنش - در نظر گرفتن نحوه‌ای از وجود برای عدم است، و سلب تمام وجودها از عدم مطلق گونه‌ای انتساب وجودی است. علاوه بر آنکه خود تصور عدم در ذهن وجودی عقلی دارد که فردی از افراد مطلق وجود است. (همو، ۱۹۹۰: ۳۴۵/۱)

نتیجه آنکه هیچ وجودی در خارج محقق نمی‌شود مگر آنکه بهره‌ای از حقیقت وجود داشته باشد، و چیزی که بهره‌ای از وجود ندارد نقیض آن یعنی عدم را داراست. پس، معدوم است و هیچ تحقق بدون وجود معنا ندارد.

۴. بی‌سبب بودن وجود: وجود حقیقتی است که در تحقق و تحصیل خود به ضمیمه هیچ چیزی محتاج نیست. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۷) تقرر خارجی وجود به خویش است و حقیقت وجود هیچ سبب داخلی و خارجی ندارد. همچنین حقیقت وجود سبب هیچ چیز نیست و هیچ چیزی را پدید نمی‌آورد، چون لازمه تمام اینها تقدم چیزی بر حقیقت وجود یا تأخر چیزی غیر از وجود از حقیقت وجود است، که هر دو محال است. (همو، ۱۹۹۰: ۵۴/۱؛ همو، ۱۳۶۳: ۱۱-۱۰)

۵. بساطت وجود: حقیقت وجود نمی‌تواند از ترکیب وجودهای متباین به‌عنوان اجزاء حقیقت وجود یا از اجزائی غیر از وجود حاصل شده باشد، زیرا اجزاء متباین یا اجزاء غیر وجودی برای محقق کردن حقیقت وجود باید دارای وجود باشند و این به دور و تسلسل یا به تقدم شیء بر خودش می‌انجامد. پس، وجود از هیچ چیزی جز وجود بسیط تشکیل نشده است. حقیقت وجود دارای اجزاء وجودی و غیر وجودی نیست و محض و صرف وجود است. حقیقت وجود را نمی‌توان به حقایق متعددی در خارج یا در ذهن تحلیل کرد. صرف حقیقت شیء چیزی جز آن حقیقت نیست؛ چنین حقیقتی در هیچ موطنی، چه در خارج و چه

در ذهن، هیچ ترکیب و هیچ تحلیلی را نمی‌پذیرد، زیرا لازمه هرگونه ترکیب و تحلیلی قبلیت وجود اجزاء تحلیل شده بر وجود است که محال است. (همو، ۱۹۹۰: ۵۴/۱)

۶. وحدت حقیقت وجود: وجود دارای حقیقتی واحد است، زیرا مفهوم واحدی از موجودات مختلف گرفته می‌شود و انتزاع مفهوم واحد از حقایق متباینی که هیچ جهت اشتراکی ندارند محال است. پس، تمام موجودات خارجی در حقیقت خارجی وجود مشترک‌اند، اما تفاوت آنها نیز در چیزی غیر از وجود نیست. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۲۵۵/۱)

با توجه به وحدت حقیقت وجود، نمی‌توان برای مفهومی که از این حقیقت انتزاع می‌شود افراد کثیر فرض کرد. منشأ انتزاع مفهوم عام وجود حقیقت صرف و مطلق است و چنین چیزی عموم‌بردار نیست. هر وجودی به لحاظ وجودبودنش غیر از وجود چیزی نیست. پس، تمام افراد وجود، در حقیقت، یک فردند و فرد دومی برای حقیقت وجود نیست. به عقیده ملاصدرا، حقیقت وجود وجودی مطلق است که تمام موجودات را دربردارد. هر چه دارای وجود است از حقیقت وجود مطلق بهره برده است، نه آنکه به صورت مستقل، خود بهره‌ای از وجود داشته باشد. هر وجودی که مفهوم وجود از آن انتزاع می‌شود، با هر مرتبه‌ای که دارد، غیر از وجود چیزی نیست و نمی‌توان آن را وجودی در کنار وجود مطلق فرض کرد بلکه همان است. اگر موجودات دارای وجودهایی متباین باشند، از آنها مفهوم عام وجود انتزاع نمی‌شود. پس، بین اشیاء متصف به وجود تباین وجودی نیست و تمام موجودات در حقیقت واحد وجود مشترک‌اند. این حقیقت متعدد و کثیر نیست، بلکه وجود حقیقت و ذات واحدی است. (همان:

۱/۱۳۴-۱۳۵) این بیان را می‌توان دلیلی بر وحدت شخصی وجود دانست. این حقیقت در عین وحدت و بساطت دارای مراتب است. بین مراتب وجود، جز در کمال و نقص، تقدم و تاخر، و ظهور و خفا فرقی نیست. این تفاوت‌ها برای هر مرتبه‌ای از وجود وصف‌های خاصی را در پی دارد که حکما آن را ماهیات و عرفا آن را اعیان ثابت می‌نامند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۷۰/۱؛ همو، ۱۳۶۳: ۹) این مراتب موجب ترکیب حقیقت وجود از طبیعت مشترک و ویژگی‌های مربوط به هر مرتبه نیست. مرتبه کامل آن به حقیقتی مشترک و ویژگی اختصاصی خودش تحلیل نمی‌شود. همین‌طور، مراتب پایین وجود نیز بسط‌اند و جز وجود از چیز دیگر ترکیب نیافته‌اند. تمام مراتب وجود در حقیقت وجود متحدند ولی این اتحاد مفهومی و مانند اتحاد در نوع یا جنس مشترک نیست. (همو، ۱۹۹۰: ۲۵۹/۱ و ۲۱/۶-۲۲؛ همو، ۱۳۶۳: ۴۴) وحدت حقیقت وجود وحدتی ذهنی نیست که عارض بر مفهوم کلی شده باشد. حقیقت وجود از سنخ مفهوم نیست تا دارای وحدت یا کلیت مفهومی باشد. (همو، ۱۹۹۰: ۱۸/۶-۱۹) وحدت لازم در واقعیات مشکک وحدتی خارجی است که ناشی از اشتراک همه موجودات در حقیقت خارجی وجود است. وجود حقیقت واحدی است که در تمام موجودات به صورت تشکیکی جاری است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۱۱۳/۱ و ۲۵۷ و ۳۸۱ و ۳۲۸/۲ و ۲۲/۶ و ۱۱۷؛ همو، الف ۱۳۶۰: ۷ و ۷۰؛ همو ۱۳۶۳: ۸ و ۴۱ و ۴۶ و ۷۰)

افراد وجود را نباید بالذات متخالف هم دانست بلکه وجود حقیقتی واحد است که مراتب متعددی دارد. مراد از مراتب در اینجا همان شئون و تجلیات وجود واحد است. ملاصدرا این مراتب وجودی را به این معنا مجعول می‌داند که آنها وجودات مقیدی از مطلق وجودند. بر این اساس بین مراتب وجود و وجود

مطلق تقدم و تأخر حاصل می‌شود و این تقدم و تأخر موجب می‌شود که ماهیات مختلف از این مراتب وجود انتزاع شوند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۴۳۳/۱-۴۳۴) از شمول حقیقت وجود بر تمام اشیاء به «نفس رحمانی» یاد می‌شود که انبساط نور وجود بر ماهیت ممکنات است. (همو، ۱۳۶۳: ۹-۱) نفس رحمانی در هر شیئی حسب آن شیء است: در عقل عقل است و در نفس نفس است و در عالم ماده ماده است. (همان: ۴۱) کثرت مراتب حقیقت وجود وحدت حقیقی آن را از بین نمی‌برد بلکه آنها را تأکید می‌کند، و تا وحدتی شامل و واسع نباشد کثرات تحققی نخواهند داشت. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۲۲/۶) نفس رحمانی، به‌عنوان وجودی که قید اطلاق و سریان بر تمام موجودات را دارد، خود از مظاهر و تجلیات حقیقت وجود است.

خصوصیات واجب‌الوجود

پس از ذکر ویژگی‌های حقیقت وجود، نوبت آن است که خصوصیات واجب را برشماریم و با مقایسه آن دو، به یگانگی این دو مفهوم در نظر ملاصدرا پی ببریم. اما نخست، تعریف واجب‌الوجود را از نظر می‌گذرانیم. واجب موجودی است که با لحاظ وجودش، به تنهایی و بدون نیاز به چیزی غیر از ذات، از آن معنای عام وجود انتزاع شود. ملاصدرا این معنا را همان مفهوم واجب‌الوجود بالذات و وجود حقیقی بین مشائین، نورالانوار اشراقیون، و حقیقة الحقایق و مرتبه احدیت و غیب‌الغیوب صوفیه می‌داند. در این حال، مبدأ انتزاع مفهوم عام وجود ذات شیء است، بدون ملاحظه هیچ حیثیتی، چه انضمامی، چه تعلیلی و چه تقییدی. دلیل اینکه می‌توان مفهوم عام وجود را از چنین موجودی انتزاع کرد، بی‌نیازی و شدت وجود آن است. واجب وجودی است که خودش مقتضای

وجود خود است و بنفسه و به خودی خود محقق است. (صدرالدین شیرازی،

۱: ۱۸۵/۱۹۹۰ و ۱۶ و ۱۳۰ و ۱۳۵؛ همو، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۱ و ۱۶-۱۵ و ۲۵)

با توجه به تعریف واجب، ویژگی‌های واجب‌الوجود از نظر ملاصدرا بیان شده است که در ادامه می‌آید.

۱. درک نشدن کنه حقیقت واجب: کسی نمی‌تواند کنه حقیقت واجب را تصور کند. ادراک حقیقت و ذات واجب با علم حصولی عقلانی امکان‌پذیر نیست. نهایت توانایی عقل در ادراک اشیاء براساس لوازم وجودها و مفهوم‌های ذهنی آنها است. عقل تنها در دایره علوم نظری و فکری می‌تواند فعالیت داشته باشد. تنها چیزی که این علوم ثابت می‌کنند وجود پروردگاری منزه از نقص و کمبود برای ممکنات است. ولی حقیقت واجب از تیررس درک عقل خارج است. (همو، ۱۹۹۰: ۲/۳۶۵؛ همو، ۱۳۸۰: ۳۳)

حقیقت واجب از سنخ مفهوم نیست تا بتوان آن را در ذهن تصور کرد. او وجود عینی محض و نور صرف و تحصیل خارجی است، به گونه‌ای که عقل نمی‌تواند حقیقت ذات آن را به صورت مفهومی درک کند بلکه آن را تنها با توجه به جلوه‌ها و ظهوراتش می‌فهمد. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۲/۳۰۱-۳۰۲؛ همو، الف ۱۳۷۸: ۱۶-۱۵؛ همو، ب ۱۳۷۸: ۲۰۱) اگر حقیقت واجب به عقل بیاید، موجب انقلاب حقیقت واجب است، زیرا موجودی که حقیقتش خارجی بودن است باید ذهنی شود. (همو، ۱۳۸۰: ۳۴) حقیقت واجب وجود عینی خاص اوست و علم به وجود خاص شیء از طریق صور علمی ممکن نیست. علاوه بر آن، برای درک شیء، قوای ادراکی باید بتوانند بر معلوم احاطه پیدا کنند، در حالی که تنها علت می‌تواند بر معلول خود احاطه داشته باشد، زیرا معلول شأنی از شئون علت خود است و نزد علت حصول تام دارد. بنابراین، قوا قدرت درک حقیقت علت خود و

به طریق اولی توان درک واجب‌الوجود را ندارند. (همو، ۱۹۹۰: ۱۱۳/۱-۱۱۴ و ۳/۳۹۵) همچنین، واجب تعالی، به سبب قوت وجود و شدت ظهور، بی‌نهایت است و چنین چیزی از فهم و درک عقولی با توانایی محدود خارج است. (همو، ۱۹۹۰: ۷۰-۶۹/۱) همان‌گونه که دیده می‌شود، نظیر این استدلال و سخن درباره حقیقت وجود نیز بیان شد.

۲. علم حضوری به واجب: حقیقت واجب را با علم حضوری می‌توان شناخت. البته، علم حضوری کنه و حقیقت واجب تعالی را نمی‌شناساند ولی ذات واجب برای هر موجودی به اندازه بهره‌اش از وجود قابل درک است. اتصال ممکنات به واجب تنها به اندازه سعه وجودی خودشان است. به همین سبب، می‌توانند واجب را به اندازه این سعه وجودی درک کنند، نه بیش از آن. عدم درک کنه حقیقت واجب به سبب عدم احاطه ممکنات به وجود نامتناهی و محدودیت وجودشان است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۱۱۴/۱؛ همو، ۱۳۸۰: ۳۹-۳۸؛ همو، ب ۱۳۷۸: ۲۱۱) عالم ممکنات سایه حق تعالی است؛ به همان اندازه که از وجود سایه به وجود صاحب آن پی می‌بریم، از وجود ممکنات هم می‌توان به وجود حق پی برد. علم ما به حضرت حق به اندازه علم ما به ممکنات است و جهل ما به او هم به اندازه جهل کسی است که تنها سایه شخص را دیده ولی خود او را ندیده است. (همو، ۱۹۹۰: ۲۹۲/۲)

چون حقیقت وجود واجب در ماهیات ممکن ظهور و تجلی یافته است، آنها را می‌توان آینه حق دانست. از سوی دیگر، چون ممکنات وجودهای مقید و دارای ماهیت و ذات مختص به خود هستند، از هر جهت ذات حق را نشان نمی‌دهند. اگر به ماهیات به دید استقلال نظر شود، حق را نشان نمی‌دهند ولی

اگر ارتباط آنها به حق در نظر باشد، می‌توانند به اندازه بهره‌ای که از وجود دارند نمایانگر حق باشند. (همان: ۳۶۱/۲ و ۳۶۵)

در اشکالی گفته شده است: در علم حضوری، حقیقت شیء نزد عالم حاضر است. پس، در مشاهده واجب، حقیقت بسیط واجب و کنه وجود آن که وجود صرف است باید متعلق علم حضوری باشد، نه وجهی از وجوه آن.

پاسخ آن است که ادراک شهودی حق تعالی به نحو بسیط برای هر موجودی حاصل است؛ ادراک شهودی بسیط موجب درک کنه ذات حق نیست و کنه ذات برای هیچ‌کس قابل درک نیست. قوای ادراکی انسان از دستیابی به کنه ذات قاصرند. این قوا به قدر وسعت وجودی خود قدرت درک حقیقت حق را دارند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۱۱۷/۱؛ همو، ب ۱۳۷۸: ۲۱۱) هر آنچه ما درک می‌کنیم وجود حق است که در ممکنات جلوه کرده است. به لحاظ آنکه جلوه‌ای از حق است، وجود حق است ولی به لحاظ ماهیات، معانی و احوال مختلف که از آن فهمیده می‌شود اعیان ممکنات است. (همو، ۱۹۹۰: ۲۹۴/۲؛ همو، ب ۱۳۷۸: ۲۱۳)

ممکنات نمی‌توانند ذات واجب را بدون حجاب درک کنند. حتی معلول اول هم واجب را با مشاهده ذات خود مشاهده می‌کند. (همو، ۱۳۸۰: ۴۰؛ همو، ب ۱۳۷۸: ۲۱۲) بنابراین، مشاهده واجب با واسطه است، نه به صورت مستقیم. معلول نمی‌تواند ذات علت را بدون واسطه مشاهده کند، بلکه معلول با مشاهده خود، به اندازه سعه وجودی که دارد، به مشاهده واجب دست می‌یابد. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۱۱۷/۱)

در تبیین چرایی توانایی ممکنات برای حکایت از واجب گفته شده است: مُدرک بالذات در هر موجودی نحوه وجود آن است، از سوی دیگر، وجود هر شیء چیزی جز عین ربط و هویت مرتبط او به وجود واجب تعالی نیست. وجود

هر معلولی هویت متصل او به واجب تعالی است. معلول‌ها مراتب تجلی ذات واجب و اشعه‌های وجود او هستند. از آنجاکه ادراک حضوری هر شیء به وجود آن تعلق می‌گیرد، با شهود شیء، حقیقتی مرتبط به واجب درک می‌شود که وجود و حقیقتش را ارتباط با واجب تشکیل می‌دهد. چنین ادراکی محقق نمی‌شود مگر آنکه ذات حق مشاهده شود، زیرا واجب تکیه‌گاه و متعلق تمام ربط‌ها است. سلسله ممکنات که عین تعلق‌اند، در نهایت، همگی به ذات واجب استوار و عین تعلق به آن هستند. پس، در هر درکی با هر قوه ادراکی، متعلق حقیقی ادراک ذات واجب تعالی است و ممکنات در پرتو آن درک می‌شوند. البته، انسان به دلیل بی‌توجهی به این حقیقت و نداشتن صفای باطن ممکن است از حقیقت ادراک خود غافل باشد و بعد از مشاهده حقیقت وجود، آن را وجود ممکنات بیندارد. (همو، ۱۹۹۰: ۱۱۶-۱۱۷؛ همو، ۱۳۶۶: ۶۴/۱؛ همو، ب ۱۳۷۸: ۲۱۶)

نتیجه آنکه با علم حضوری، اصل تحقق و حقیقت وجود واجب به نحو بسیط - و نه با کنه و تمام حقیقت - برای انسان کشف می‌شود، این ادراک برای هر موجودی که درجه‌ای از قدرت درک و شناخت را داشته باشد حاصل است. درباره حقیقت وجود نیز گفته شد که علم حضوری به آن ممکن است. به این صورت که انسان با مشاهده حضوری وجودات خاص به حقیقت وجود علم پیدا می‌کند و پی می‌برد که حقیقت وجود چیزی جز تحقق و تحصیل خارجی نیست. این علم حضوری نمی‌تواند موجب علم اکتناهی و ماهوی به حقیقت وجود شود، چون محال است از حقیقت وجود که عین خارجیت است به علم حصولی ماهوی رسید؛ علم ماهوی تنها به ماهیت وجودات خاص که با علم حضوری درک می‌شوند تعلق می‌گیرد. در این جهت، حقیقت وجود و واجب تعالی

یکسان‌اند.

۳. مبدئیت واجب: واجب تعالی وجود بَحْتِ قائم به ذات و وجود مؤکدی است که موجب اتصاف سایر موجودات به وجوب و وجود است، موجوداتی که عین تعلق و ربط‌اند و به‌خودی‌خود، با قطع نظر از ارتباط و تعلقشان به وجود محض، ممکن و ناموجودند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۱۳۲/۱ و ۱۶/۶-۱۷ و ۱۳۶؛ همو، ۱۳۶۶: ۱/۶۴؛ همو، ۱۳۸۴-۱۳۸۷: ۳/۹۰) هر وجودی به سبب اشراقات وجود شدید تامّ وجوب وجود می‌یابد. تمام ممکنات با درجات مختلف وجودی خود از لوازم ذات کامل و اشعه‌های جمال و جلال حق تعالی هستند. چیزی که وجود جزء ذات آن نباشد دارای ذات نیست و معدوم است. (همو، ۱۳۸۶: ۲۳۴-۲۳۵)

جميع الوجودات الإمكانية و الإنیات الارتباطية التعلقية، اعتبارات و شؤون للوجود الواجبي و أشعة و ظلال للنور القيومي، لا استقلال لها بحسب الهوية و لا يمكن ملاحظتها ذواتا منفصلة و إنیات مستقلة لأن التابعية و التعلق بالغير و الفقر و الحاجة عين حقائقها لا أن لها حقائق على حياها، عرض لها التعلق بالغير و الفقر و الحاجة إليه بل هي في ذواتها محض الفاقة و التعلق. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۴۷/۱)

واجب‌الوجود، از شدت تحصیل و کمال وجود، جامع تمام نشئات وجودی و حیثیات کمالی وجود است و هیچ وجودی را در عرض آن نمی‌توان فرض کرد. هر کمال و جمالی برای ذات واجب تعالی حاصل است و اگر سایر موجودات دارای این کمالات هستند، به برکت وجود واجب است. (همان: ۱۳۶/۱) نزول واجب از مرتبه کمالی و قوه نامتناهی موجب وجود ممکن است. از آنجاکه این نزول دارای درجاتی است، هر درجه‌ای از درجات نزول از مرتبه وجود مطلق نامتناهی موجب پیدایش خصایص عقلی و تعینات ذهنی مختلفی برای حقیقت

مطلق وجود می‌شود. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۷۰/۱ و ۳۱۹/۲-۳۲۰) مراتب ضعیف وجود وجوداتی در کنار واجب تعالی نیستند بلکه نزول حقیقت وجود موجب تحقق مراتب مختلف وجودی و جلوه کردن آن به صورت موجودات امکانی و مخلوقات غیر از واجب است. اگر حقیقت وجود از مرتبه تام به ضعف و نقصان نزول نکند، امکان اتصافش به هیچ معنایی از معانی غیروجودی که ماهیت می‌نامندشان وجود ندارد. (همان: ۱۰۹/۱)

پس، ملاصدرا واجب را منشأ سایر موجودات می‌داند ولی نه به گونه‌ای که برای آنها وجودی مستقل در کنار وجود خود ایجاد کند. عین این مطلب درباره حقیقت وجود نیز ذکر شد. حقیقت وجود، با سببیتش برای تمام موجودات، وجودی در کنار آنها نیست بلکه به عین حقیقتی که دارد منشأ وجود آنهاست.

۴. علت نداشتن واجب: با توجه به تعریف واجب مشخص می‌شود: واجب وجودی است که خودش مقتضای وجود خود است و بنفسه و به‌خودی‌خود محقق است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۱۶۸۵/۱؛ همو، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۱ و ۱۶-۱۵ و ۲۵) حقیقت واجب وجود بحت قائم به ذاتی است که از آن با وجود متأكد هم یاد شده است. (همو، ۱۹۹۰: ۱۳۱/۱) واجب که محض وجود است نمی‌تواند سبب داشته باشد؛ زیرا این سبب یا غیروجود است که نمی‌تواند سبب وجود باشد یا وجود است، که در آن صورت، واجب در وجودش محتاج آن است و دیگر واجب نیست. (همو، ۱۹۹۰: ۱۰۲/۱-۱۰۱ و ۱۷-۱۵/۶) حقیقت وجود نیز دارای این ویژگی بود، زیرا غیر از وجود چیزی نیست تا بتواند سبب آن باشد.

۵. بساطت واجب: واجب‌الوجود حقیقتی بسیط است و جز وجود و تحقق نیست و از چیز دیگری ترکیب نشده است؛ هیچ‌گونه ترکیبی حتی ترکیب از

وجود و عدم نیز در او راه ندارد. پس، به لحاظ بساطت، نهایت درجه بساطت را داراست. چنین وجودی تمام اشیاء را دربردارد و هیچ وجود و شیئی نمی‌تواند از دایره شمول حقیقت واجب خارج باشد. (همو، ۱۹۹۰: ۳۶۸/۲) واجب جز وجود خاص مجرد از ماهیت چیزی نیست و محض حقیقت وجود است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۹۶/۱؛ همو، ۱۳۶۳: ۴۶)

اگر وجوب وجود عین ذات واجب تعالی نباشد بلکه واجب با لحاظ و حیثیتی واجب باشد، در واجب بودنش محتاج غیر می‌شود و این بدان معناست که واجب در ذات خود و بدون این لحاظ و حیثیت واجب نیست. علاوه بر آن، تعدد حیثیت واجب موجب ترکیب در ذات واجب است و این با واجب بودن او سازگار نیست. بر این اساس، واجب به ذات خود موجود و واجب است، و هر اعتبار و حیثیتی برای او در نظر بگیریم چیزی غیر از وجوب وجود نیست. هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجود بما هو وجود و هیچ وجهی از وجوه تحقق و کمال را فاقد نیست و تمام این مراتب و وجوه را به لحاظ وجود واجبی خود داراست و اینها حیثیات و وجوهی غیر از وجود واجب نیستند. (همو، ۱۹۹۰: ۱۳۵/۱)

دلیل دیگر بر محض وجوب وجود واجب آن است که مفهوم واجب نمی‌تواند مصادیق کثیری داشته باشد، زیرا این مفهوم با قطع نظر از هر حیثیت و جهتی بر واجب حمل می‌شود. اگر قرار باشد که این مفهوم مصادیق متعدد داشته باشد، باید بیانگر جهت اشتراک بین آنها باشد، چراکه مفهوم واحد نمی‌تواند از اشیاء متباینی که جهت اشتراکی ندارند حکایت کند. با این وصف، ذات واجب با ملاحظه جهت اشتراکش متصف به وجوب شده است، نه با قطع نظر از هر حیثیتی، و این موجب راه یافتن ترکیب در ذات واجب و عدم وجوب آن است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۱۳۳/۱ - ۱۳۴)

درباره حقیقت وجود نیز این مطلب ذکر شد که حقیقت وجود بسیط است، زیرا وجود هرگونه جزئی برای حقیقت وجود سبب تقدم وجود بر حقیقت وجود و محال است. با این نحو استدلال، می‌توان فهمید که حقیقت وجود به‌خودی‌خود واجب است و هیچ علتی ندارد.

۶. وحدت وجود واجب: واجب‌الوجود از شدت تحصیل و کمال وجودی، جامع تمام نشئات وجودی و حیثیات کمالی وجود است و به تنهایی مستند تمام کمالات است. بنابراین، هیچ وجودی در عرض او قابل فرض نیست. (همان: ۳۶/۱) واجب‌الوجود حقیقت تام و کامل است و به لحاظ شدت و قوت نامتناهی است، زیرا واجب‌الوجود که محض حقیقت وجود است حد و نهایت بر نمی‌دارد؛ اگر وجودش متناهی باشد، دارای حد و تخصص به غیر وجود می‌شود و آن حد و تخصص قاهر و محیط بر واجب می‌شود و این محال است.

چون ممکنات عین ربط به واجب‌اند، از خود وجودی ندارند. پس، اگر وجودی در کنار واجب باشد، آن نیز باید واجب باشد. اما تعدد واجب محال است پس، وجود منحصر در وجود واحد واجب است و هر کمال وجودی دیگری تراوشی از کمال وجودی اوست. (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۰: ۲۲۲) مراتب وجود شعاع‌هایی از وجود واجب‌اند که در اعیان ثابته و ماهیات ظهور کرده‌اند. وجود واجب در دل این صور خلقی مخفی شده است و هویت واجبی آنها ظهور و بروزی ندارد. (همو، ۱۹۹۰: ۷۰/۱) با این حال، باید توجه داشت که حق تعالی مرکب از مجموع اشیاء کثیر نیست بلکه حقیقت واحد الهی، با تمام بساطت و احدیتش، در تمام اشیاء مادون خود جریان دارد و هیچ ذره‌ای از ذرات موجودات نیست مگر آنکه نور حق تعالی بر آن احاطه و تسلط دارد. وجود واجب حق قائم

به تمام اشیاء و همراه آنهاست. همراهی واجب با اشیاء مقارنت دو شیء با همدیگر نیست، چراکه در عین این همراهی غیر از تمام اشیاء است، البته نه به این معنا که از آنها جدا و گسیخته باشد. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۳۷۳/۶-۳۷۴؛ همو، ۱۳۶۳: ۵۲-۵۳؛ همو، ۱۳۶۰: ۳۶)

تطابق حقیقت وجود و واجب

با توجه به خصوصیات شش‌گانه‌ای که برای واجب بیان شد و با مقایسه آنها با خصوصیات حقیقت وجود، باید گفت که حقیقت وجود همان واجب‌الوجود است. با این وصف، موضوع فلسفه ملاصدرا همان واجب‌الوجود است و تمامی فلسفه ملاصدرا بر این اساس شکل گرفته است: اصالت وجود اصالت وجود واجب است و تشکیک تشکیک در مراتب وجود واجب است، و سایر مطالب نیز. ملاصدرا در جای‌جای نوشته‌های خود به تطابق وجود واجب و حقیقت وجود تصریح کرده است. از جمله آنکه آورده است: مراد از حقیقت وجود وجود صرفی است که غیر از وجود با هیچ چیز آمیخته نیست؛ نه عام است نه خاص؛ هیچ حد و نهایی ندارد؛ عاری از ماهیت و نقص و عدم است. این حقیقت همان واجب‌الوجود است. (همو، ۱۴۲۰: ۲۲۰؛ همو، ۱۳۶۳: ۴۵) واجب تعالی وجود بحت قائم به ذات است؛ وجود مؤکدی است که موجب اتصاف دیگر موجودات به وجوب و وجود است. هر موجودی به‌خودی‌خود و با قطع نظر از ارتباط و تعلقش به وجود محض ممکن و ناموجود است. (همو، ۱۹۹۰: ۱۳۱/۱) ظاهرترین اشیاء طبیعت وجود مطلق است که همان حقیقت واجب تعالی است. هیچ شیئی جز واجب تعالی حقیقت وجود نیست. (صدرالدین شیرازی، الف ۱۳۷۸:

ملاصدرا در بحث اثبات واجب، براساس مراتب مختلف حقیقت وجود، می‌نویسد: «وجود حقیقت بسیطی است که اقتضای تام‌ترین کمال و شدت بی‌نهایت را دارد. از این رو، وجود عین واجب تعالی است. نقص، کمبود و تعدد وجود در حقیقت وجود واحد و نامتناهی راه ندارد. تمام نقص‌ها و تعددها به سبب مقید شدن وجود مطلق و تنزل آن از مرتبهٔ وجوبی خویش است که موجب راه یافتن عدم در ساحت وجود است». (مهمو، ۱۹۹۰: ۶/۲۳-۲۴) همچنین، به گفتهٔ برخی، وجود مطلق از حیث موجود بودنش باید مبدأ باشد. وگرنه، لازم می‌آید که شیء بر خودش مقدم شود. بنابراین، از وجود مطلق می‌توان به اثبات واجب بودن آن رسید. (همان: ۳۸/۱)

ملاصدرا در عرشیه می‌نویسد: «موجود یا حقیقت وجود است یا غیر حقیقت وجود. مراد از حقیقت وجود آن است که با غیر وجود آمیخته نشده است و حد، نهایت، ماهیت، نقص و عدمی ندارد. حقیقت وجود به این معنا را واجب‌الوجود نامند». (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۰: ۲۱۹)

وی در کتاب *مفاتیح‌الغیب* فصلی پیرامون معرفت ذات حق با عنوان «فی الإشارة الی حقیقة الوجود و أنها عین المعبود» منعقد کرده است. وی در این فصل آورده است: حقیقت وجود که اصیل و دارای حقیقت است نمی‌تواند در تصور و تحقق دارای سبب باشد. وجود خیر محض است، به خصوص، وجود شدیدی که با عدم آمیخته نیست و نهایی ندارد. حقیقت وجود از آنجاکه عین وجود است و غیر وجود در آن راه ندارد، باید واجب باشد، نه ممکن. حقیقت وجود بما هو هو شامل تمام اشیاء است، ولی این شمول و انبساط به سبب کلی بودن مفهومی آن نیست. همچنین، این شمول و انبساط قید آن نیست. بنابراین، حقیقت وجود با

وجود منبسط متفاوت است و وجود منبسط سایه و جلوه وجود حقیقی احدی است. (همو، ۱۳۸۶: ۳۲۱-۳۲۲)

در تطبیقی دیگر بین حقیقت وجود و واجب تعالی، ملاصدرا آورده است: حقیقت وجود ظاهرترین چیز است، به گونه‌ای که مفهوم و تحقق آن بدیهی شمرده شده است. از سوی دیگر، کنه آن مخفی‌ترین حقایق است، به گونه‌ای که از سوی برخی افراد اعتباری محض دانسته شده است. هیچ چیزی در عقل و خارج بدون وجود محقق نمی‌شود و قوام تمام اشیاء به اوست. در عقل و خارج، حقیقت بسیط وجود انقسام و جزء شدن نمی‌پذیرد و تمام کمالات را در پی خود دارد و موجب کمال تمام اشیاء است. به واسطه حقیقت وجود تمام صفات قوام می‌یابند. حقیقت وجود - به ذات خود - حی، علیم، مرید، قادر، سمیع، بصیر، متکلم و ... است. ملاصدرا بعد از ذکر اوصاف حقیقت وجود، آن را بر واجب‌الوجود تطبیق می‌دهد و می‌نویسد:

فهو الواجب الوجود الحق سبحانه و تعالی، الثابت بذاته، المثبت لغيره،
الموصوف بالاسماء الالهية، المنعوت بالنعوت الربانية، المدعو بلسان الانبياء و
الاولياء الهادي خلقه الى ذاته اخبر بلسانهم انه بهويته مع كل شيء لا بمدخلته و
مزاولة و بحقيقته غير كل شيء لا بمزايلة و ايجاده للاشياء اختفاؤه فيها مع اظهاره
اياها. (همو، ۱۹۹۰: ۲۶۰/۱-۲۶۱)

بنابراین، طبیعت وجود مطلق حقیقت واجب تعالی است. هیچ شیئی از اشیاء غیر از حق نمی‌تواند حقیقت وجود باشد، زیرا غیر واجب یا ماهیتی از ماهیات است یا وجودی ناقص است که با عدم و کمبود آمیخته است. پس، هیچ شیئی جز واجب نمی‌تواند، به خودی خود و در ذات خود، مصداق معنای وجود باشد. واجب‌الوجود صرف وجود است که تام‌تر از آن وجود ندارد، وجودی است

بدون حد، بدون نهایت. (صدرالدین شیرازی، ب ۱۳۶۰: ۲۶-۲۷؛ همو، ۱۴۲۰: ۲۲۰)

اشکالاتی بر تطبیق حقیقت وجود بر واجب تعالی

۱. گفته شد واجب تعالی همان حقیقت وجود بحت است، چراکه حقیقت وجود خارجی، و نه مفهوم عام وجود، به خودی خود موجود است و دیگر اشیاء به آن موجودند. ممکن است اشکال شود که تصور وجود بدیهی است ولی کنه ذات باری تعالی مجهول است. پس، نمی‌توان حقیقت وجود را همان ذات باری تعالی دانست که حقیقت آن مجهول است.

در پاسخ می‌گوییم: شدت ظهور و تأکید وجود حق همراه ضعف وجود و ناتوانی ادراک انسان موجب پوشیده ماندن حق تعالی از انسان‌ها است. وگرنه، ذات حق تعالی در شدت نورانیت و وضوح است.

۲. اشکال شده است معنای وجودی که عین حقیقت واجب است یا معنای عام بدیهی آن است که از موجودات گرفته شده یا معنای دیگری است. اما اولی درست نیست زیرا مفهوم نمی‌تواند عین حقیقت وجود باشد. در صورت دوم، معنای حقیقت وجود غیر آن چیزی است که از لفظ وجود فهمیده می‌شود و اشتراک لفظی با آن دارد. علاوه بر آن اگر معنای وجود - که تحقق شیء را بیان می‌کند - عین حقیقت واجب نیست بلکه مفهومی خارج از ذات است که بر آن حمل می‌شود و صدق عرضی بر آن دارد، واجب در وجودش محتاج است. بنابراین، واجب نمی‌تواند عین حقیقت وجود باشد.

پاسخ این اشکال آن است که وجود حقیقت ذات واجب است و مفهوم عام وجود از این وجود فهمیده می‌شود. با آنکه این مفهوم عین حقیقت وجود نیست ولی از آن حکایت می‌کند، همان‌گونه که از هر شیء بهره‌مند از حقیقت وجود

نیز این مفهوم فهمیده می‌شود. (همو، ۱۹۹۰: ۶/۹۰-۹۲)

۳. اشکال دیگر آن است که اگر واجب وجود مطلق و اصل تحقق در خارج است، باید دیگر وجودات نیز واجب باشند، زیرا همگی بهره‌ای از وجود مطلق و اصل تحقق دارند. اما اگر واجب حقیقی است غیر از صرف تحقق و وجود، آنگاه برای موجود شدن باید از آن بهره‌مند باشد. پس، واجب دیگر واجب نیست. به عبارت دیگر، تحقق و وجود یا ذاتی واجب است یا خارج از ذات. در حالت اول، ذات واجب از وجود و غیر وجود مرکب می‌شود که محال است. در حالت دوم، واجب در اصل وجود و تحقق محتاج غیر است.

پاسخ آن است که وجود خاص واجب با وجود سایر موجودات تفاوت دارد. این وجود غنی و مستقل است و حقیقت آن را وجود تشکیل می‌دهد، نه چیزی که دارای وجود است تا ترکیب در آن راه یابد. برای واجب، وجود به صورت صفتی خارج از ذاتش نیست بلکه حقیقت ذات او را وجود تشکیل می‌دهد. غیر از وجود، هیچ چیزی در ذات واجب نیست. واجب وجود صرف است و وجوبش از شدت و کمال وجود ناشی می‌شود. در دیگر موجودات، حقیقت وجود جزو ذاتشان نیست بلکه آنها ماهیاتی دارای وجودند. از وجود واجب و وجود ممکنات معنای مشترکی انتزاع و فهمیده می‌شود که مفهوم عام وجود است. این مفهوم بر هر دوی آنها حمل می‌شود ولی بیانگر حقیقت وجود آنها نیست بلکه مفهومی خارج از ذات و حقیقت آنها است که از وجود واجب و دیگر موجودات انتزاع و بر آنها حمل می‌شود. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۱۱۱/۱ و ۱۸/۶-۱۹)

بنابراین، فقط ذات واجب است که حقیقت وجود است و سایر موجودات از این حقیقت بهره برده‌اند، نه آنکه عین ذات آنها باشد.

در بیانی دیگر، ملاصدرا به گونه‌ای سخن گفته است که گویا مفهوم عام وجود، تنها از یک مصداق حکایت می‌کند و قابلیت صدق بر کثیرین را ندارد. به گفته وی، انسان با نظر در مفهوم عام وجود پی می‌برد که حقیقت این معنا و منشأ انتزاع آن حقیقتی قائم به ذات و وجود مطلق است که عموم‌بردار نیست. مفهوم عام وجود بیانگر وجود صرف است. این وجود یگانه است، زیرا هر چیزی غیر از وجود عدم است و این مفهوم از آن انتزاع نمی‌شود. اما هر وجودی که این مفهوم از آن انتزاع می‌شود با هر مرتبه‌ای از وجود که باشد غیر از وجود چیزی نیست و نمی‌توان آن را دومی وجود مطلق حساب کرد بلکه همان است. پس، تمام افراد وجود، در حقیقت، یک فردند و فرد دومی برای حقیقت وجود نیست. البته، این به معنای جزئی بودن و شخص بودن معنای عام وجود نیست؛ زیرا همان‌گونه که معنای عام وجود کلی نیست، اختصاص به یک شخص نیز ندارد و به‌طورکلی تعدد و عدم تعدد درباره آن بی‌معناست. مصداق این معنا تعدد‌پذیر نیست. به گونه‌ای که هر چه دارای وجود است از حقیقت وجود مطلق بهره برده است نه آنکه خود به‌صورت مستقل بهره‌ای از وجود داشته باشد، چراکه تباین وجودها و استقلال آنها از یکدیگر با انتزاع مفهوم عام مشترک وجود از هر یک از آنها سازگاری ندارد. پس، بین اشیائی که متصف به مفهوم عام وجود می‌شوند نباید تباینی در وجود باشد. نتیجه آنکه وجود متعدد و کثیر نیست بلکه وجود حقیقت و ذاتی واحد است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۱/۱۳۴-۱۳۵) همان‌گونه که دیده می‌شود، از حقیقت وجود به‌راحتی می‌توان به وحدت آن رسید و از آنجاکه واجب تعالی حقیقت وجود است، وحدت وجود در واجب تعالی نیز اثبات می‌شود.

۴. ملاصدرا عقیده برخی از متصوفه را نقل می‌کند که معتقدند: حقیقت واجب تعالی مفهوم وجود مطلق است؛ زیرا واجب عدم و معدوم نیست. واجب ماهیتی که با علتی به وجود آمده باشد یا ماهیتی همراه وجود نیست، که در این صورت، در وجودش محتاج غیر می‌شود. پس، واجب باید محض وجود باشد. محض وجود نمی‌تواند وجودی خاص باشد، زیرا وجود خاص به واسطه قیودی که بر مطلق وارد می‌شود تخصیص می‌یابد. در این صورت، واجب مرکب و معروض قیود می‌گردد و در تحققش محتاج قیود و معروض این قیود است. پس، واجب باید مفهوم وجود مطلق باشد که نه وجودی خاص است و نه وجودی دارای قید اطلاق.

ملاصدرا این نظر را نمی‌پذیرد. به نظر وی، واجب از سنخ مفاهیم نیست. مفهوم وجود مطلق مفهومی کلی و از معقولات ثانی فلسفی است که در خارج تحقق مستقلی ندارد. اگر واجب را مفهوم وجود مطلق بدانیم، واجب در خارج تحقق پیدا نمی‌کند. علاوه بر آن، تمام موجودات هم واجب می‌شوند، زیرا این مفهوم بر تمام وجودهای مقید حمل می‌شود. این سخن موجب می‌شود که وجود واجب موجودی ذهنی شود. همچنین، این توهم که وجود خارجی خاص مفهوم عام مقید شده است و خاص در تحقق خارجی اش محتاج عام است اندیشه‌ای باطل است، چراکه حقیقت عکس این است: عام به واسطه خاص در خارج محقق می‌شود؛ عام تحقق در خارج ندارد مگر در ضمن خاص. البته، اگر عام جزو ذاتیات خاص باشد، خاص در قوامش در عقل محتاج عام می‌شود، نه در خارج.

اگر گفته شود که با نبود مفهوم وجود مطلق هیچ وجودی حتی واجب هم

محقق نمی‌شود و در نتیجه، وجود مطلق عدم‌بردار نیست و واجب است، در پاسخ می‌گوییم: عدم‌پذیر نبودن مفهوم وجود مطلق ذاتی آن نیست، بلکه وجود مطلق به تبع افرادش در خارج موجود است، نه به صورت مستقل. یکی از این افراد واجب است و واجب هیچ‌وقت معدوم نمی‌شود. پس، این مفهوم نیز به تبع واجب معدوم‌شدنی نیست و همیشه موجود است. بنابراین، وجوب وجود ذاتی مفهوم وجود مطلق نیست و نمی‌تواند واجب باشد.

ممکن است گفته شود که مفهوم وجود مطلق با عدم در تناقض است. بنابراین، هیچ‌گاه به عدم متصف نمی‌شود و چنین چیزی واجب است. پاسخ آن است که مفهوم وجود با مفهوم عدم در تناقض است و حمل این دو بر هم ممتنع است، اما مفهوم وجود و معدوم خارجی تناقضی ندارند و مفهوم وجود می‌تواند معدوم شود.

نتیجه آنکه باید بین مفهوم وجود و حقیقت وجود تفاوت نهاد. مفهوم وجود بماهوموجود مفهومی کلی است، اما به لحاظ تحقق خارجی، حقیقت وجود حقیقتی خارجی است و تمام وجودهای خارجی حصه‌های آن هستند. موجودات خارجی، در حقیقت وجود مشترک‌اند و چیزی از حقیقت وجود بیشتر ندارند و میزان بهره‌مندی ایشان از این حقیقت موجب اختلاف آنها است. (صدرالدین شیرازی، ۱: ۲۵۵-۲۵۷) حقیقت وجود، گرچه بین تمام موجودات مشترک است، از آن جهت که حقیقتش تحقق خارجی است، از سنخ مفهوم نیست. بنابراین، حقیقت وجود نه کلی است نه جزئی، نه عام است نه خاص، و نه مطلق است نه مقید؛ حقیقت وجود به وحدت و کثرت خارج از ذات متصف نمی‌شود و تشخص یا ابهامش زاید بر ذاتش نیست. ذاتش تحصیل و فعلیت و ظهور است

و تنها حسب مراتب و مقامات مختلفی که دارد تمام معانی امکانی، مفهوم‌های کلی، اوصاف اعتباری و نعوت ذهنی را می‌پذیرد و، با لحاظ مراتب مختلفش، مطلق و مقید، کلی و جزئی، واحد و کثیر و ... می‌شود، بدون آنکه این لحاظها تغییری در ذات و حقیقتش پدیدآورند. (همان: ۲۵۹/۱) طبیعت وجود خارجی وجود لا بشرطی است که تمام موجودات را شامل است، ولی عمومیت آن بر تمام موجودات به اعتبار کلیت و وجود ذهنی آن نیست. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۳۰۹/۲)

حقیقت وجود خارجی اعم اشیاء است اما نه اعم مفهومی بلکه، به لحاظ شمول و انبساطش بر افراد ماهیات، وجودی عام و منبسط است. (همان: ۲۶۰/۱ و ۳۸۱) حقیقتی واحد است که وجود تمام موجودات وابسته و از اوست. حقیقت وجود حتی بر مفاهیم عدمی مانند مفهوم عدم مطلق، عدم مضاف، قوه، استعداد، فقر و ... نیز سایه می‌افکند، به گونه‌ای که این مفاهیم عدمی در عقل و با نور وجود فهم می‌شوند و از یکدیگر متمایز می‌گردند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۲۶۰/۱) هنگام تصور عدم مطلق که مقابل وجود مطلق است و از هر وجودی خالی است، نیازمند اعتبار نحوه‌ای از وجود هستیم، زیرا اعتبار اطلاق، به لحاظ اعتبار بودنش، موجب در نظر گرفتن نحوه‌ای از وجود برای عدم است و سلب تمام وجودها از عدم مطلق گونه‌ای انتساب وجودی است. علاوه بر آن، تصور عدم در ذهن وجودی عقلی دارد که فردی از افراد مطلق وجود است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۳۴۵/۱)

۵. گاهی عرفا ذات واجب را ورای وجود و عدم دانسته و آن را محیط بر این دو پنداشته‌اند. به نظر می‌رسد که در این بیان مراد از وجود حقیقت وجود نیست بلکه مفهوم ذهنی انتزاعی آن در نظر است. مفهوم ذهنی وجود حقیقت وجود و

عین خارجیت نیست و ذات واجب تعالی عین این مفهوم ذهنی نیست. پس، مفهوم وجود به صورت حمل اولی ذاتی و به‌عنوان یکی از ذاتیات بر واجب تعالی حمل نمی‌شود. (همان: ۲/۳۳۵)

۶. ممکن است گفته شود که اگر حقیقت وجود همان واجب تعالی است، دیگر موجودات چه جایگاهی دارند و بهره آنها از حقیقت وجود به چه صورت است؟ در پاسخ باید گفت: حقیقت مطلق وجود، به اطلاق مقسمی، همان واجب تعالی است. چنین وجودی به صورت وجودهای مقید دارای تعیناتی می‌شود که شئون و جلوه‌های او به حساب می‌آیند. جلوه و شأن وجود از سنخ حقیقت وجود است و امکان ندارد شأن و جلوه وجود چیزی غیر از وجود باشد. شأن وجود مطلق همان وجود مطلق به صورت مقید است. فرق شأن با وجود مطلق در تقید، تعیین و ظهور داشتن شأن و در بی‌قیدی و عدم ظهور و بی‌رنگی وجود مطلق است. وجود مطلق به واسطه ظهورهای خود از حالت بی‌رنگی و اطلاق خارج می‌شود و به صورت مقید ظهور می‌کند. بنابراین، وجود مقید متن جدایی از واجب ندارد بلکه همان وجود واجب است که به صورت مقید درآمده است. واجب که هیچ تعیین و ظهور خاصی ندارد، اگر خود را به صورتی خاص متعین و ظاهر سازد، وجود خود را به صورت محدود و ناقص درآورده است. پس، ظهورات و جلوه‌های واجب دارای متنی مختص خود هستند، ولی این متن جدا از وجود واحد حق و وجودی در عرض آن نیست بلکه همان متن وجود مطلق است که مقید شده است. این وجودهای مقید با یکدیگر رابطه تشکیکی دارند و نسبت به هم شدت و ضعف دارند و همگی با همان نظام و ترتیبی که دارند به وجود واجب و به متن وجود واجب موجودند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۱۶: ۳۳۵)

نزول واجب از مرتبه کمالی و قوه نامتناهی موجب وجود ممکنات می شود. از آنجا که این نزول دارای درجاتی است، هر درجه‌ای از درجات نزول از مرتبه وجود مطلق نامتناهی موجب پیدایش خصایص عقلی و تعینات ذهنی مختلفی برای حقیقت مطلق وجود می شود، که آنها را ماهیات و اعیان ثابت می نامند. (ر.ک. صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۳۱۹/۲-۳۲۰؛ همان: ۷۰/۱)

فکل بسیط الحقیقة لا بد و أن یکون کل الموجودات علی ترتیب نظام سببی و مسببی آت من الأشرف فالأشرف إلى الأخص فالأخص حتی لا ینشلم وحدته فالإیجاد إفاضة الحق وجوده علی الأعیان و وجوده لیس سوی ذاته و ذلك لأن الأعیان لیس لها إلا المظهرية فقط. فهي مرایا لوجود الحق و ما یظهر فی المرآة إلا عین وجود المرئی و صورته فالموجودات المسمى بالمحدثات صور تفصیل الحق. ... لا یظهر فی الخارج الا الوجود المتعین بحسب تلك المرایا المتعددة بتعددھا. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۶: ۳۳۵)

اعتبارات وجود

همان گونه که روشن شد، از نظر ملاصدرا، حقیقت وجود همان واجب تعالی است. باید توجه داشت: حقیقت وجودی که همان واجب تعالی است یکی از اعتبارات بیان شده برای وجود است. همان گونه که ملاصدرا گفته است، برای وجود می توان سه اعتبار در نظر گرفت (همو، ۱۳۶۳: ۴۰-۴۱؛ همو، ۱۳۶۰: ۷۰)

۱. وجود صرفی که به غیر خود هیچ وابستگی ندارد؛ این وجود به هیچ قیدی مقید نیست و عرفاً آن را هویت غیبی و غیب مطلق و ذات احدی می نامند. حقیقت مطلق وجود هیچ اسم و رسم و نعتی ندارد و متعلق معرفت و ادارک قرار نمی گیرد، زیرا هر آنچه دارای اسم و رسم است مفهومی از مفهومات موجود

در عقل یا وهم است، که متعلق به غیر است. همین تعلق به غیر موجب معلوم شدنش برای غیر است. در حالی که وجود مطلق از سنخ مفهوم نیست و هیچ تعلق به غیر ندارد، قبل از تمام اشیاء است و با چیزی در ارتباط نیست. بعد از وجود آنها نیز بر حالت سابق خود پایدار است و هیچ تغییر و تحولی نمی‌پذیرد. پس، مطلق وجود - حسب ذاتش - غیب محض و مجهول مطلق است، گرچه به لحاظ لوازم و آثارش می‌تواند پدیدار و آشکار شود. اطلاق حقیقت وجود، در حقیقت، سلب همه‌چیز از کُنّه ذات و عدم تقید آن است. حتی همین سلب نیز در کنه ذات تحقق ندارد بلکه اعتباری عقلی است که در کنه ذات راه ندارد.

(صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۳۲۷/۲)

از دید حکما، موضوع فلسفه موجود مطلق به همین معناست که اطلاق قید آن به حساب نمی‌آید. موجود بماهوموجود، در نفس الامر تحقق دارد و به هیچ طبیعت خاصی اختصاص ندارد. موجود بماهوموجود تمام موجودات را شامل است و بر آنها صدق می‌کند ولی در آنها محدود نیست. (همان: ۱۹-۱۸/۶) وجود بماهوموجود، با آنکه شامل تمام اشیاء است و در همه جریان دارد، به انبساط و شمول مقید نیست و نباید آن را وجود منبسط دانست. وجود منبسط جلوه‌ای از حقیقت وجود است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۶: ۳۲۲)

۲. اعتبار وجود با ملاحظه قیدی زاید بر آن؛ در این حالت، وجود به احکام و تعیناتی متصف می‌شود. در این حالت، وجود به واسطه قیودی که می‌پذیرد عقل، نفس، فلک، عناصر، مرکبات - مانند انسان، جنیندگان - و ... نامیده می‌شود. (همو، ۱۹۹۰: ۳۲۷/۲) ذات واجب به اعتبار اول و احدیت ذاتش مقدس از اوصاف و اعتبارات است، اما لازمه چنین ذاتی به اعتبار مرتبه دوم - که واحدیت و مرتبه

اسم الله است - تمام اسماء و صفاتی است که خارج از ذات او نیستند و به احدیت وجود جامع حق به نحو معقول موجودند. (همان: ۲/۳۳۳)

۳. هویت ساری؛ اگر حقیقت وجود لایبشرط شیء و لایبشرط لاشیء لحاظ شود، «هویت ساری» در تمام موجودات یا وجود منبسط نام دارد. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۲/۲۱۱) در این اعتبار، طبیعت بسیط و گسترده وجود تمام موجودات را دربردارد، ولی عمومیت آن بر تمام موجودات به اعتبار کلیت و وجود ذهنی آن نیست. وجود لایبشرط دارای اطلاقی است که از هرگونه تقییدی حتی از تنزیه از نواقص و ماهیات خالی است. البته، شاید بتوان خالی بودن از هر قیدی را قید آن دانست. (همو، ۲: ۳۰۹/۱۹۹۰؛ همو، ۱۳۶۰: ۱۷۰) همان گونه که وجود منبسط در تمام اشیاء جریان دارد و شامل همه آنها است، وجود بماهووجود نیز دارای شمول و انبساط بر تمام موجودات است، با این فرق که به انبساط و شمول مقید نیست. وجود منبسط جلوه‌ای از حقیقت وجود است (همو، ۱۳۸۷: ۳۲۲) و آن را باید اولین صادر حقیقت مطلق وجود دانست. (همو، ۱۳۶۳: ۴۱)

عمومیت وجود منبسط مطلق، به صورت کلی طبیعی و عقلی نیست، چراکه وجود محض تحصیل و فعلیت است ولی مفهوم کلی، چه طبیعی و چه عقلی، حقیقتی مبهم است که برای تحصیل و وجود نیازمند انضمام چیزی است. وحدت وجود منبسط وحدت عددی نیست، حقیقتی واحد است که بر تمام ماهیات ممکن می‌گسترده و محدود به وصفی خاص و حدی معین نمی‌شود. به این لحاظ، وجود نه قدیم است نه حادث، نه تقدم دارد نه تأخر، نه کمال دارد نه نقص، نه علت است نه معلول، نه جوهر است نه عرض، و نه مجرد است نه جسم، ولی در عین حال تمام این تعینات و تحصیلات خارجی را دربردارد. این

اعتبار از وجود، اصل عالم، حق مخلوق^۱ به و حقیقة الحقایق و نفس رحمانی نام دارد؛ در عین وحدتی که دارد به تعدد موجودات ماهوی متعدد است؛ با قدیم قدیم است و با حادث حادث است و با معقول معقول است و همراه محسوس یکی از محسوسات است. لفظ و بیان از بیان نحوه انبساط و گسترش آن بر ماهیات و اشتمالش بر تمام موجودات قاصر است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۹۰: ۳۲۸/۲-۳۲۹)

اعتبارات سه‌گانه وجود تطابق حقیقت وجود و وجوب آن را دارای مشکل نمی‌کند، زیرا این اعتبارات با یکدیگر رابطه دارند، به این صورت که اطلاق مقسمی حقیقت وجود - که همان اعتبار اول و واجب است - اعتبارات دوم بشرط شیء و سوم لابتشرط قسمی را نیز شامل می‌شود. حقیقت وجود گاه به صورت موجودات خاص جلوه می‌کند و گاه به صورت وجودی مطلق و سریانی، در عین آنکه حقیقت وجود هیچ‌یک از این اعتبارات نیست و فراتر از آنها و همان واجب تعالی است.

نتیجه‌گیری

۱. با توجه به خصوصیات ذکر شده، یکسانی حقیقت وجود به‌عنوان موضوع فلسفه اولی و واجب تعالی روشن شد. این سخن بدان معناست که تمام بحث‌های فلسفی به‌ویژه امور عامه در فلسفه ملاصدرا، در حقیقت، بیان لوازم و ویژگی‌های واجب تعالی است، زیرا وجود موضوع فلسفه الهی است. پس، در حقیقت، واجب تعالی موضوع این علم است. بر این اساس، اصالت وجود اصالت واجب است. تشکیک در وجود نحوه وجود واجب است، به صورتی که از اطلاق به ساحت تقیید جلوه می‌کند. اینک وجود عین علم است، بدین

معناست که واجب تعالی عین علم است. بداهت تحقق حقیقت وجود در خارج و عدم توانایی انکار آن به معنای بداهت وجود واجب و انکارناپذیری واجب است. وحدت حقیقت وجود به معنای وحدت وجود واجب، و انحصار تمام وجودات در حقیقت وجود به معنای انحصار آنها در وجود واجب است.

۲. گفته شده که تحقق حقیقت وجود در خارج بدیهی است و انکار تحقق حقیقت وجود در خارج محال است. این مطلب مساوی است با اثبات واجب‌الوجود. پس، به راحتی می‌توان به‌عنوان اولین مسئله فلسفی، از تحقق حقیقت وجود تحقق واجب تعالی را نتیجه گرفت.

۳. همان‌گونه که ذکر شد، ملاصدرا حقیقت وجود را حقیقتی یگانه می‌داند. این حقیقت وحدت حقه دارد، وحدتی که تمام کثرات را شامل است ولی در آنها محدود نیست. وحدتی که شیء بسیط و صرفاً واجد آن است و موجب می‌شود هر فرد وجود را شامل شود و در کنار آن تحقق فرد دیگری محال باشد.

کتابنامه

- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۹۹۰)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۳۶۶). *تفسیر قرآن*، تحقیق محمد خواجوی، ج ۲، قم: بیدار.
- _____ (۱۳۸۴ — ۱۳۸۷). *شرح الاصول الکافی*، تحقیق رضا استادی و محمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (الف ۱۳۶۰). *شواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة*، تحقیق آشتیانی، ج ۲، تهران: نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۸۰). *المبدأ و المعاد*، تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- _____ (۱۴۲۰). *العرشیه*، تحقیق فولادکار، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
- _____ (۱۳۶۳). *المشاعر*، تحقیق هانری کربن، چاپ دوم، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- _____ (الف ۱۳۷۸). *المظاهر الالهیة فی اسرارالعلوم الکامله*، تحقیق سیدمحمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۸۶). *مفاتیح الغیب*، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی.
- _____ (ب ۱۳۷۸). *مسائل قدسیة در سه رساله فلسفی*، سیدجلال‌الدین آشتیانی، ج ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____ (ب ۱۳۶۰). *اسرار الآیات*، تحقیق محمد خواجوی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.